

کاوشی در پژوهش‌های زبان‌شناختی قرآن کریم
سال دوم، شماره اول، بهار و تابستان ۱۳۹۲، پیاپی ۳
صص ۱-۱۸

کاربرد روش تقسیم منطقی در شناخت مقصود مفردات قرآنی (مطالعه موردی واژه وحی در قرآن کریم)

حیدر باقری اصل*

چکیده

شناخت مفردات قرآن در دستیابی به مقاصد الهی نقش اساسی در فهم آیات دارد. مشکل این مسئله آنجاست که گاهی برخی از واژه‌های قرآنی به سادگی قابل فهم نیستند تا داوری نمود که مقصود الهی را از آن به دست آورده‌ایم. یکی از این واژه‌های قرآنی، واژه «وحی» است. از این رو، حتی تعریف‌های متعدد اندیشمندان چستی واژه وحی را روشن نکرده است، زیرا تعریف‌های آنان اولاً، جامع و مانع نیستند؛ ثانیاً، ابهام چستی وحی در قرآن را مرتفع نساخته‌اند؛ ثالثاً، گاه متعارض یکدیگرند؛ رابعاً، قرآن این واژه را حدود ۷۹ بار در مورد وحی پیامبران، الهام و امداد انسان‌های عادی، راه‌یابی حیوانات و تقدیر جمادات به کار برده است و چستی وحی در مورد هر کدام آنها به‌طور کامل، وضوح ندارد و اندیشمندان به همه این موارد نپرداخته‌اند.

بنابراین، جای تحقیق در این زمینه، خالی مانده است و باید این خلأ علمی مرتفع شود. تحقیق حاضر در صدد است این مشکل را با روش تقسیم منطقی حل نماید. این روش در یافتن مقصود الهی از بسیاری از واژه‌های قرآنی به‌ویژه واژه وحی می‌تواند به کار رود و تعریف جامع و مانع و نیز معنای منطبق با قرآن را از آن واژه ارائه نماید. ما توانمندی این روش را در معنایی واژه‌های قرآنی با مطالعه واژه وحی نشان خواهیم داد و این مهم‌ترین یافته تحقیق محسوب می‌شود.

واژه‌های کلیدی:

تعریف، وحی، تکوین، تشریح، روش تقسیم.

مقدمه

یکی از راه‌های شناخت مقاصد الهی آیات قرآن، شناخت معانی مفردات قرآن است. اهمیت شناخت مفردات قرآن در یافتن مقصود خداوند از آیه گاهی به یک عبارت قرآنی مربوط می‌شود. بدین معنا که یافتن معنای آیه به فهم مفردات آن وابسته است و بدون تعریف شناخت مفهوم مفردات آیه نمی‌توان به معنای جملات و عبارت آیه دسترسی پیدا کرد و گاهی نیز به دانستن معنای خود یک واژه قرآنی مربوط می‌شود، برای مثال واژه وحی از این‌گونه واژه‌های قرآنی است.

دلیل این مطلب آن است که وحی، یکی از مسایل مهم کلامی است و عقیده ما در مورد وحی به نوع تعریف ما از چیستی وحی مربوط می‌شود.

وحی یکی از آموزه‌های بنیادی ادیان آسمانی است. تاریخ ادیان نشان می‌دهد که انسان مقابل وحی، بی‌تفاوت نمانده و گروندگان وحی یا منکران آن در صدد فهم چیستی وحی برآمده و هر گروهی چیستی وحی را با گرایشات و پیش‌فرض‌های خاص خود، تفسیر و تحلیل نموده و گاهی به جای سعی در فهم چیستی وحی و کشف و تحصیل حقیقی آن، پیش‌فرض‌های ذهنی خود را بر آن تحمیل کرده است و حتی عده‌ای از معاندین، به جای فهم چیستی وحی، در صدد ایجاد شبهه در آن شده‌اند و چنین شده است که تعریف‌های متعدد و گاه متعارض، پیرامون چیستی وحی پدید آمده است.

منشأ پدید آمدن بخشی از این تعریف‌ها به ابهام موجود در معناشناسی واژه وحی مربوط می‌شود، به طوری که اگر معنای وحی درست ارائه گردد و ابهام معناشناسی آن مرتفع شود، این‌گونه نظریه‌ها، تقلیل

پیدا می‌کند؛ البته ابهام معناشناسی وحی نیز به استعمال گسترده این واژه در قرآن و نیز موارد آن مربوط می‌شود، زیرا قرآن این واژه را حدود ۷۹ بار در مورد وحی پیامبران، الهام و امداد انسان‌های عادی، راه‌یابی حیوانات و تقدیر جمادات به کار برده است.

به همین خاطر اندیشمندان علوم قرآن سعی کرده‌اند معنای واژه وحی را از لغت و قرآن تحصیل نموده و تعریف آن را مطابق قرآن ارائه نمایند، ولی تعریف‌های آنان:

اولاً، جامع و مانع نیستند؛

ثانیاً، ابهام چیستی وحی در قرآن را مرتفع

نساخته‌اند؛

ثالثاً، گاه متعارض یکدیگرند؛

رابعاً، اندیشمندان به همه ابعاد این واژه نپرداخته‌اند و تعریف آنها تمام موارد وحی، یعنی وحی پیامبران، الهام و امداد انسان‌های عادی، راه‌یابی حیوانات و تقدیر جمادات را در بر نمی‌گیرد و تعریف آنان در مورد هر کدام از موارد مذکور، به‌طور کامل نیست.

به نظر می‌رسد که مشکل اصلی تعریف اندیشمندان در این امر نهفته است که آنها بحث خود را در تعریف چیستی وحی روشمندانه ارائه نداده‌اند، به طوری که حتی خود تعریف آنها در چیستی وحی به نظریه‌ی دیگری تبدیل شده و فهم چیستی وحی را مشکل کرده است. بنابراین، در این زمینه، خلأ علمی دیده می‌شود و تحقیق در آن یک ضرورت علمی است و باید این خلأ علمی مرتفع شود.

یکی از راه‌های ارائه شناخت واژه‌های قرآن و از جمله واژه وحی و تحصیل معنای الهی واژه که منطبق

در پاسخ این سؤال باید دانست که روش‌های مختلفی برای تعریف و شناخت یک شیء وجود دارد. این روش‌ها، شامل روش تعریف لفظی، منطقی و تقسیم هستند.

۱-۱. تعریف لفظی

تعریف لفظی در قلمرو الفاظ و معانی انجام می‌شود و به معنای وضع لفظ مقابل معنا و به عبارت بهتر، تعیین معنای لفظ است. از این رو، نباید آن را تعریف حقیقی تصور کرد، بلکه از باب مجاز به تعریف لفظی تعریف اطلاق می‌شود و در نتیجه، تعریف حقیقی فقط تعریف منطقی است.

۱-۲. تعریف منطقی

مقصود از تعریف منطقی آن است که یک معلوم تصویری روشنگر یک مجهول تصویری باشد. تعریف در این معنا دو نوع است: الف) تعریف به حد یا جنس و فصل شیء و ب) تعریف به رسم یا به عوارض شیء که هر کدام به تام و ناقص تقسیم می‌شوند.

۱-۲-۱. تعریف حد تام و ناقص

حد تام عبارت از تعریف شیء به نحوی است که شامل تمام ذاتیات معرفت باشد. این نوع تعریف شامل جنس قریب و فصل قریب است، لذا این دو شامل تمام ذاتیات معرفت است، برای مثال در تعریف انسان بیان می‌کند: حیوان ناطق است.

حد ناقص تعریفی است که شامل بعضی ذاتیات معرفت است و باید مشتمل بر جنس بعید و فصل قریب و حداقل بر فصل قریب باشد، مثال نخست

بر قرآن نیز است، به‌کارگیری روش تقسیم منطقی است.

هرچند روش و فن تقسیم منطقی در تحصیل حدود (جنس و فصل) شیء و رسوم (عوارض) آن کاربرد دارد، ولی با این وصف، این روش در تحصیل معانی الفاظ نیز می‌تواند کاربرد داشته باشد، به‌طوری‌که می‌توان ادعا نمود که تحصیل انواع معانی الفاظ براساس روش تقسیم منطقی و تفکیک آنها از یکدیگر امکان‌پذیر است.

بنابراین، روش تقسیم منطقی در شناخت مقصود الهی از بسیاری از واژه‌های قرآنی به ویژه واژه وحی می‌تواند به‌کار رود و تعریف جامع و مانع و نیز معنای منطبق با قرآن را از آن واژه ارائه نماید.

از این رو، سؤال اساسی تحقیق آن است که مراد از وحی چیست. آیا در چستی انواع وحی مبانی وجود دارد و چستی و ماهیت هر یک غیر از دیگری است، یا موارد مختلف استعمال قابل جمع بوده و آنها نقطه اشتراکی دارند؟

تحقیق حاضر در پاسخ این سؤال چستی وحی را براساس روش تقسیم منطقی بررسی می‌کند و تعریف جامع و مانع واژه وحی را از طریق تحصیل و ارائه می‌نماید و بدین ترتیب، توانمندی این روش را در معنایابی برخی از واژه‌های قرآنی با مطالعه واژه وحی نشان خواهد داد.

۱. تعریف تقسیم و روش‌های آن

مقصود از روش تقسیم چیست و چگونه در واژه‌های قرآن کریم به ویژه در چستی وحی کاربرد پیدا می‌کند؟

دارد و معلم متعلم را با این روش به تعلیم می‌رساند، بدین بیان که مثال‌های متعددی ذکر می‌کند تا دانش‌آموز از پیش خود مفهوم آن تعریف کلی یا قاعده موردنظر را دریابد.

عکس روش قیاس که ابتدا تعریف کلی یا قاعده عمومی را تعریف می‌کند، سپس با ذکر مثال توضیح می‌دهد تا متعلم مفهوم آن تعریف کلی و قاعده عمومی را دریابد. بنابراین، روش تعریف و شناخت قیاس نیز از مصادیق تمثیل خواهد بود (مظفر، ۱۳۸۸، ج ۱، ص ۱۱۸).

۱-۲-۴. تعریف با تقسیم

روش دیگری که برای تعریف و شناختن یک شیء به کار می‌رود، روش تعریف تقسیم است، هرچند علمای منطق این روش را در عصر اخیر مورد توجه قرار داده و حتی برخی احتمال داده‌اند که منطقیون غربی این روش را در مباحث منطق به کار برده باشند (صانعی دره‌بیدی، ۱۴۰۴، ص ۱۲۷).

ولی باید تأکید نماییم که فیلسوفان اسلامی چون خواجه نصیرالدین طوسی در الجواهر النضید (طوسی، ۱۳۶۳، ص ۲۲۳) و نیز علامه حلی در کشف المراد فی تجرید الاعتقاد هنگام تقسیم وجود به جوهر و عرض (حلی، ۱۴۰۷، ص ۱۳۸) و نیز در شرح جوهر النضید (طوسی، ۱۳۶۳، ص ۲۲۳) برای تحصیل تعریف و حدود به آن استناد جسته‌اند.

همچنین از منطقیون معاصر در تعریف و تمیز اشیا از یکدیگر از این روش بهره برده است و می‌توان مرحوم مظفر را از مسلمین (مظفر، ۱۳۸۸، ص ۱۲۲) و آقای کپی (Copi, 1382, P. 162) را از غیرمسلمین برای آن مثال آورد.

تعریف انسان به جسم نامی ناطق است و مثال دوم تعریف او به ناطق است.

۱-۲-۲. تعریف رسم تام و ناقص

تعریف رسم تام مرکب از جنس و عرض خاص است، مانند تعریف انسان به حیوان ضاحک، چنان‌که تعریف رسم ناقص تنها مشتمل بر عرض خاص است، مانند تعریف انسان به ضاحک. یکی از مصادیق تعریف رسم ناقص، تعریف به تمثیل است (مظفر، ۱۳۸۸، ج ۱، ص ۱۱۳).

۱-۲-۳. تعریف به تمثیل

در تعریف به تمثیل، یکی از افراد و مصادیق شیء را به مثال (تمثیل) ذکر می‌کنند، برای مثال در تعریف انسان، شخصی به نام محمد را مثال می‌زنند.

روش تعریف تمثیل اقسام مختلفی دارد: یکی از اقسام آن، تشبیه است. این‌گونه تعریف چنین است که شیء مورد نظر (معرف) را به چیزی تشبیه کنیم که بین آنها وجه شبهی وجود داشته باشد، مشروط بر اینکه مشبیه نزد مخاطب شناخته باشد و بداند که وجه شبه در چیست، مانند تشبیه وجود به نور که وجه شبه آنها این است که هر دو در ذاتشان ظاهرند، به طوری که غیرخودشان را نیز مظهرند یا تشبیه دو لفظ متباین به دو خط متوازی که هرگز با یکدیگر برخورد ندارند.

تمامی تشبیهات معقول به محسوس از این قبیل‌اند. یکی دیگر از اقسام تمثیل روش تعریف استقرار است که کلی را از طریق افراد و مصادیق می‌شناساند.

این روش در آموزش قواعد و معانی کلی کاربرد

عمر باید آن را به ثانیه، دقیقه، ساعات، روزها، هفته‌ها، ماه‌ها و سال‌ها تقسیم‌بندی کرد، همچنین روش و فن تقسیم در تحصیل تعریف یا حدود و رسوم (به معنای) منطقی معانی الفاظ به ما کمک می‌کند، به طوری که می‌توان ادعا نمود هرحدی از حدود منطقی براساس تقسیم بنا شده است و انسان، انواع معانی الفاظ را براساس تقسیم تعریف می‌کند و از یکدیگر تشخیص می‌دهد و مجموعه‌ای از مفاهیم و معانی برای او حاصل می‌شود.

شاید این سؤال پیش آید که آیا روش تقسیم در عرض و مقابل روش تعریف به حد (جنس و فصل) جاری است و یا در رسم (عوارض). به عبارت دیگر آیا روش تقسیم، قسیم دو روش مذکور است و در نتیجه روش سومی در تعریف محسوب می‌شود، یا در داخل آنهاست؟

در پاسخ باید گفت: روش تقسیم قسیم دو روش مذکور محسوب نمی‌شود، زیرا تقسیم در منطق قدیم و جدید یک روش تحلیل عقلانی برای تعریف حد (جنس و فصل) و رسم (عوارض) یک شیء است (نظرنژاد، ۱۳۸۱، ص ۸۹) که با روش تقسیم ثنایی و تفصیلی (اعم از عقلی و استقرایی) صورت می‌پذیرد (مظفر، ۱۳۸۸، ج ۱، ص ۱۳۰).

۱-۲-۴-۲. کاربرد روش تقسیم در معناشناسی

واژگان قرآنی

ما این روش را در معناشناسی واژه‌های قرآنی که، معانی متعددی برای آن وارد شده است، می‌توانیم به کار بگیریم و به این ترتیب، انواع معانی یک واژه، معنای اصلی و حقیقی آن و غیره را از دیگر معانی آن جدا کنیم.

روش تقسیم عبارت از آن است که شیء از طریق تجزیه و تفریق آن به اقسام مختلف شناخته شود. تقسیم از مفاهیم بدیهی است و تعریف مذکور برای بیان مقصود بدیهی مذکور است.

شیء قابل قسمت را مَقْسَم و هر یک از بخش‌های آن را نسبت به یکدیگر، قسیم و نسبت به مَقْسَم، قِسْم گویند، برای مثال اگر علم را به تصور و تصدیق تقسیم کنیم، علم مقسم، تصور نسبت به علم، قِسْم و نسبت به تصدیق، قَسیم است، همچنین نسبت به علم، قِسْم و نسبت به تصور، قسیم است.

۱-۲-۴-۱. کاربردهای روش تقسیم در علوم

مختلف

فن روش تقسیم در علوم مختلف به کار می‌رود و موضوعات یک علم را به شکل منطقی طبقه‌بندی می‌کند و ساختار مسایل آن را پدید می‌آورد. توضیح اینکه فن و روش تقسیم می‌تواند ابواب و فصول هر یک از علوم و فنون را معلوم سازد و قضایا و مسائل هر بابی را به آن باب، اختصاص دهد، به طوری که تعیین مسائل و قضایا هر بابی از ابواب علوم فقط براساس روش تقسیم ممکن است.

در تمام علوم تقسیم رایج است، برای مثال تدوین کننده علم نحو ابتدا باید کلمه را تقسیم کند، سپس اسم را به معرفه و نکره؛ و معرفه را به اقسام آن و فعل را به ماضی و مضارع و امر و نیز حروف را به اقسام آن تقسیم نماید و حکم هر قسم را جداگانه بیان نماید یا کتابدار کتابخانه‌ای باید ابتدا کتب را تقسیم‌بندی کند.

چنان‌که تاجر باید دفاتر تجاری خود را در تدوین سود و زیان باید تقسیم‌بندی نماید و در محاسبه ایام

یکی از فوائد تقسیم‌بندی آن است که ما را از خطا بازدارد و این کار از طریق نشان دادن انواع جدید مفاهیم به هم پیوسته و هم معنا و مترادف، یا متضاد و از هم گسسته یا ترکیب انواع معانی و تحصیل معنای جدید و در نتیجه شناخت ناشناخته‌های معنایی الفاظ از طریق روش تقسیم و کشف مجهولات معنایی الفاظ از این طریق به دست می‌آید.

دلیل حصول این نوع شناخت از فن تقسیم آن است که:

۱- در بین اقسام، تباین، مغایرت و عدم تداخل برقرار است، به نحوی که هیچ‌کدام از مصداق مشترک ندارد، لذا معروف است که قِسْم شئی، قسیم آن نیست و به عبارت دیگر تقسیم شئی به خود شئی و دیگری صحیح نیست.

۲- تقسیم از یک اساس واحد پیروی می‌کند. بدین بیان که باید در مقسم یک جهت واحد مورد توجه باشد و تقسیم براساس آن جهت واحد انجام گیرد، برای مثال وقتی کتاب‌های کتابخانه‌ای تقسیم می‌شود باید اساس تقسیم یا بر علوم یا بر نام کتب یا بر نام مؤلفان مبتنی باشد و اگر سه اساس خلط گردد و در بعضی کتب ملاک تقسیم نام کتب و در بعضی نام مؤلفان و در بعضی دیگر علوم باشد، نظم تقسیم بر هم می‌خورد.

۳- در تقسیم باید مجموع اقسام مساوی مقسم باشد، نه کمتر و یا بیشتر، یعنی تقسیم باید جامع افراد و مانع اغیار باشد.

۴- تقسیم دو نوع است: یکی تقسیم طبیعی، یعنی تقسیم کل به اجزا مثل تقسیم انسان به حیوان (جنس) و ناطق (فصل) به تحلیل عقلی، زیرا عقل مفهوم ماهوی انسان را به دو مفهوم مذکور تقسیم می‌کند.

از این رو، اجزای مذکور را اجزای عقلی گویند. تقسیم آب به دو عنصر اکسیژن و هیدروژن با تحلیل طبیعی و اجزای مذکور طبیعی است و تقسیم شیشه به ماسه و سولفات دوسدیم با تحلیل مصنوعی و اجزای آن مصنوعی است و دیگری تقسیم منطقی، یعنی تقسیم کلی به جزئیات مثل تقسیم موجود به ماده و مجرد و تقسیم ماده به جماد و نبات و حیوان و تقسیم لفظ مفرد به اسم، فعل و حرف است.

۵- تقسیم یا به روش ثنائی است و یا تفصیلی. روش تقسیم ثنائی همان روش تردید بین نفی و اثبات است. مبنای این تقسیم‌بندی تناقض دو طرف است، زیرا قابل ارتفاع و اجتماع نیستند تا شق سومی در بین باشد و یا باهم متحد گردند، مثال این نوع تقسیم همان تقسیم عدد به زوج و فرد است و یا تقسیم حیوان به ناطق و غیرناطق است.

این تقسیم را می‌تواند ادامه داد، برای مثال گفت: کلمه یا بر ذات یا بر غیرذات دلالت دارد. اولی اسم است و دومی یا به زمان و یا بر غیرزمان دلالت دارد، اولی فعل و دومی حرف است. روش تفصیلی عبارت از آن است که مقسم به همه اقسام خود تقسیم گردد، برای مثال تقسیم کلی به نوع، جنس، فصل، عرض خاص و عرض عام.

این تقسیم یا به عقلی و یا استقرایی است. تقسیم عقلی که به آن حصر عقلی هم گویند، عبارت از تقسیمی است که عقل، وجود قسم دیگری خارج از اقسام را محال بداند، مانند تقسیم کلمه به اقسام آن. این نوع تقسیم با روش ثنائی صورت می‌پذیرد و تا زمانی که کامل گردد به نفی و اثبات استمرار می‌یابد. به این دلیل به آن، روش تفصیلی گفته می‌شود.

روش استقرایی تقسیمی است که عقل وجود

قرآن و لغت را با یک ساختار روشمند، ارائه نماید و تعریف جامع و مانع وحی را کشف و عرضه کند. روش تحقیق این کار، روش تفسیری با صبغه توصیفی و تحلیلی و نیز با استفاده از روش تحقیق کتابخانه‌ای است.

۲. تبیین چستی وحی بر اساس روش تقسیم

اگر این پیش‌فرض در تعریف وحی مقبول افتد که وحی، تفهیم سریع و پنهانی است و سایر معنای وحی از لوازم، اسباب و متعلق وحی هستند، باید دید براساس روش تقسیم چگونه می‌توان ماهیت و اقسام وحی را تحصیل کرد و ارائه نمود؟

در پاسخ این سؤال می‌توان گفت: وحی را با دو روش تقسیم می‌توان تفکیک معنایی نمود: یکی روش استقرایی است. وحی براساس این روش در آیات قرآنی یا تکوینی؛ یعنی امدادی، الهامی، غریزی، تقدیری است و یا تشریحی؛ یعنی وحی به پیامبر از طریق مستقیم یا باواسطه جبرئیل و شیئی از اشیای عالم است و در نتیجه وحی دو نوع و هفت قسم خواهد بود.

البته در تقسیم استقرایی وجود دیگری برای وحی محال نیست، زیرا تقسیم استقرایی حتی اگر کامل هم باشد، عقل اثبات نخواهد کرد که وجود خارجی دیگری را برای آن محال است.

بلی واقعیت خارجی در استقرای کامل به همان اقسام منحصر خواهد شد و دیگری روش تقسیم عقلی تفصیلی، یعنی روش تقسیم حصر عقلی است که به آن تقسیم ثنایی نفی و اثبات نیز اطلاق می‌شود. وحی براساس این روش در آیات قرآنی: یا تکوینی و یا غیرتکوینی است.

اقسام را برای آن محال نمی‌داند. تنها حقیقت خارجی مورد تقسیم را به آن اقسام اختصاص داده است، برای مثال تقسیم ادیان آسمانی طبق استقرا یا یهودی، یا مسیحی یا زرتشت و یا اسلام است.

۶- معلوم شد که تقسیم و انواع و اقسام آن، عارض مقسم می‌شود و غالباً، اختصاص به آن دارد، زیرا ضابطه تقسیم این است که جامع و مانع باشد، مجموع اقسام، مساوی مقسم است و معمولاً اقسام معروف‌تر و شناخته‌تر از مقسم است. این است که مقسم را می‌توان از طریق تقسیم به انواع اصناف تعریف کرد و این روش همان روش تعریف شیء به واسطه خواص آن یا همان تعریف به حد و رسم منطقی است (مظفر، ۱۳۸۸، صص ۱۲۵-۱۳۰).

هرچند روش تقسیم می‌تواند در بسیاری از واژه‌های قرآنی به کار رود و مشکل فهم معانی برخی از الفاظ را بر طرف سازد، ولی ما در این نوشتار به بررسی واژه وحی براساس روش تقسیم خواهیم پرداخت.

دلیل انتخاب این واژه آن است که در مورد تفسیر وحی میان اندیشمندان درون‌دینی و بیرون‌دینی، اختلاف پیش آمده است و یکی از راه حل‌های اختلاف استناد به روش تقسیم در شناخت این واژه است، همچنین واژه وحی از واژه‌های چند معنایی قرآن است و اگر کسی بدون توجه به روش تقسیم بخواهد آن را معنا نماید، ممکن است که به اشتباه دچار گردد.

از این رو، روش تقسیم را در معناشناسی وحی باید به کمک گرفت و معنای واژه وحی را براساس آن به دست آورد، زیرا روش تقسیم، ابهام موجود در معناشناسی وحی را می‌تواند بزدايد و معنای وحی در

وحی نوع نخست را تکوینی و نوع دوم را تشریحی گویند.

وحی تکوینی یا بر انسان و یا بر غیرانسان است، وحی بر انسان یا الهامی و یا امدادی است و وحی بر غیرانسان یا بر حیوان و یا بر غیرحیوان، یعنی جماد است. وحی بر حیوان را وحی غریزی و وحی بر جماد را وحی تقدیری گویند.

بنابراین، وحی تکوینی، تفهیم سریع و پنهانی است که، خداوند متعال آن را یا از طریق فطرت انسان و غریزه حیوانات انجام می‌دهد و یا در تقدیر و آفرینش جمادات قرار می‌دهد و یا از طریق الهام بر شعور انسان و امداد او بر عمل خیر انجام می‌دهد.

مورد استعمال وحی تکوینی غریزی و تقدیری، به ترتیب، در حیوانات و جمادات؛ یعنی موجودات غیر صاحب اراده است و مورد استعمال وحی تکوینی الهامی و امدادی در انسان است.

وحی تشریحی یا به‌طور مستقیم از خداست یا غیرمستقیم از خداست. وحی غیرمستقیم یا باواسطه جبرئیل است یا غیرجبرئیل. مورد اخیر با واسطه شیئی از اشیای خارجی است.

بنابراین، وحی تشریحی، تفهیم سریع و پنهانی است که، خداوند بر پیامبران می‌کند و قرآن آن را به سخن گفتن خدا با بشر تعبیر کرده است. وحی تشریحی یا مستقیم است و یا باواسطه. در قسم اخیر، واسطه یا رسول وحی است و یا حجاب، لذا وحی تشریحی سه نوع است: مستقیم، باواسطه رسول و باواسطه حجاب.

اگر نوع وحی تشریحی از انواع سه گانه معلوم نشود به آن وحی مطلق می‌گوییم. مبنای این تقسیم بندی آیه ۵۱ سوره شوری است که می‌فرماید:

«مَا كَانَ لِشَرِّ أَنْ يَكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ أَوْ يَرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِي بِيَدِهِ مَا يَشَاءُ إِنَّهُ عَلَىٰ حَكِيمٍ»؛ هیچ بشری را نرسد که خدا با او سخن گوید جز (از راه) وحی مستقیم یا فرستاده‌ای بفرستد و به اذن او هر چه بخواهد وحی نماید. آری، او بلند مرتبه‌ی سنجیده کار است.

ویژگی تقسیم حصر عقلی ثنایی نفی و اثبات آن است که قسم دیگری برای وحی محال باشد، زیرا عقل در این‌گونه تقسیم اثبات خواهد نمود که وجود قسم دیگری خارج از اقسام مذکور برای وحی وجود ندارد و حتی فرض وجود دیگر برای آن محال است. حال هر یک از گونه‌های مختلف وحی را براساس تقسیم‌بندی مذکور و طبق قول مختار در تفسیر آیات مربوط توضیح می‌دهیم.

۲-۱. انواع وحی تکوینی

تقسیم‌بندی مذکور اثبات نمود که وحی تکوینی، چهار نوع است: غریزی، تقدیری، الهامی و امدادی. هر کدام از آنها را به شرح زیر توضیح می‌دهیم:

۲-۱-۱. وحی تکوینی غریزی

وحی تکوینی غریزی، تفهیم پنهانی و سریع است که خداوند موجود را به‌طور غریزی و ذاتی به آن سرشته است و موجود را از این طریق به فهم خاصی هدایت و راهنمایی کرده است، لذا این نوع وحی به موجوداتی می‌شود که، حداقل از مرحله پاپین تر شعور و ادراک حیوانی و لو غریزی برخوردار هستند؛ مانند وحی به زنبور عسل در آیه زیر:

«وَأَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ أَنْ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا وَمِنَ الشَّجَرِ» (نحل: ۶۸)؛ و پرودگارت به زنبور

هر آسمانی کار [مربوط به] آن را وحی فرمود و آسمان [این] دنیا را به چراغها آذین کردیم و [آن را نیک] نگاه داشتیم؛ این اندازه‌گیری آن نیرومند داناست.

طبق این آیه مقصود از «وحی به آسمانها و تدبیر امر هر آسمان»، ایجاد امر و فرمان در هر آسمان و پدید آوردن سنن و قوانین در هر آسمان است که به‌طور خودکار وظایف خود را انجام دهند، به‌گواه اینکه در آخر آیه می‌فرماید: «ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ».

مطابق این آیه، حقیقت وحی به آسمانها این است که جهان بالا را به گونه‌ای اندازه‌گیری کرده و در آن نظم و قانون خاصی پدید آورده که در پرتو آن سنن و قوانین پایدار و باقی است. ابتکار قرآن در به‌کار بردن لفظ وحی در این است که، این مورد را برای ما کشف کرده و آن را مناسب این دانسته است که لفظ وحی در آن به‌کار رود.

گویی این جهان ناخود آگاه در پرتو تقدیر عالمانه و فدرتمندانه آفریدگار به گونه‌ای آفریده شده است که بسان جهان آگاه هر موجودی وظیفه و ماموریت ویژه‌ای را بر دوش گرفته و انجام می‌دهد.

شاهد دیگر وحی تکوینی تقدیری آیه زیر است: «يَوْمَئِذٍ تُخَدِّثُ أَخْبَارَهَا بِأَنَّ رَبَّكَ أَوْحَىٰ لَهَا» (زلزال: ۴-۵).

أوحى لها؛ یعنی امرها: پروردگار به آن فرمان داده است. زمین از اموری که در آن انجام گرفته است، گزارش می‌دهد. علت این گزارش آن است که خداوند به آن وحی کرده است. مقصود از اخبار زمین، کارهای نیک و بدی است که انسانها در روی آن انجام داده‌اند و زمین این گزارشها را از طریق وحی

عسل وحی (غریزی) کرد که از پاره‌ای کوه‌ها و از برخی درختان و از آنچه داربست (و چفته سازی) می‌کنند درست کن.

طبق این آیه پروردگار زنبور عسل را برای تهیه عسل و کندو سازی تفهیم غریزی (تکوینی) کرده است.

شاهد دیگر وحی تکوینی غریزی آیه زیر است: «وَحَرَمْنَا عَلَيْهِ الْمَرَاضِعَ مِنْ قَبْلُ» (قصص: ۱۲)؛ و ما شیر دایه‌گان را از پیش بر او (حضرت موسی) حرام گردانیده بودیم.

این تحریم یک تحریم تشریحی نیست، زیرا شرایط تکلیف در آن طفل نبود، لذا معنای آیه، این است که به قدرت خدا یک نوع بی رغبتی و بی میلی نسبت به همه دایه‌های شیرده در او به وجود آمد که به هیچ پستانی رغبت نکرد و این یک نوع آگاهی الهی و تفهیم تکوینی از نوع وحی غریزی است (سبحانی، ۱۳۷۰، ج ۱۰، ص ۸۷).

۲-۱-۲. وحی تکوینی تقدیری

وحی تکوینی تقدیری، تفهیم پنهانی و سریع است که خداوند در خلقت و ایجاد موجود گذاشته است و موجود را از این طریق به تدبیر، تقدیر و تسخیر خود در آورده است.

مورد استعمال چنین وحیی بیشتر در جمادات یا موجودات از آن جهت که جماد هستند، است، چنانکه در این آیه قرآن آمده است:

«قَضَاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ فِي يَوْمَيْنِ وَأَوْحَىٰ فِي كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرَهَا وَزَيْنًا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحٍ وَحِفْظًا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ» (فصلت: ۱۲)؛ پس آنها را [به صورت] هفت آسمان در دو هنگام مقرر داشت و در

آموخته است؛ چون، آیه به روز قیامت و جهان جزا و پاداش و کیفر اعمال مربوط است.

۲-۱-۳. وحی الهامی

وحی الهامی، تفهیم پنهانی و سریع است که از سوی نوعی غیب بر قلب انسان می‌شود و با توجه به پاکی و ناپاکی قلب و نیز القاء کننده، دو نوع است: یکی، القاهای رحمانی یا اشراقی و دیگری، القاهای شیطانی یا ظلمانی است.

۲-۱-۳-۱. وحی الهامی رحمانی

وحی الهامی رحمانی که به آن الهام اشراقی نیز گویند، عبارت از القا و الهام مطلب یا سخن از طرف خداوند متعال در دل پاک است. آیه زیر وحی الهامی را بیان می‌کند:

«وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ فَاِذَا خَفَتْ عَلَيْهِ قَالِقِيهِ فِي الْيَمِّ وَكَأ تَخَافِي وَلَا تَحْزَنِي إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكِ وَجَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ» (قصص: ۷)؛ و به مادر موسی وحی کردیم که او را شیر ده و چون بر او بیمناک شدی او را در نیل بینداز و اندوه مدار که ما او را به تو باز می‌گردانیم و از (زمره) پیامبرانش قرار می‌دهیم.

«و اوحینا الی ام موسی»؛ یعنی: اللهمناها: به مادر موسی الهام کردیم (طباطبایی، ۱۳۸۰، ج ۳، ص ۳۵۳). این اندیشه‌های پنجگانه؛ یعنی: ۱. شیر دادن فرزند؛ ۲. به دریا فکندن او؛ ۳. ترسان و نگران نبودن از سرنوشت فرزند؛ ۴. بازگشت حتمی کودک؛ ۵. پیامبری و رسالت او که بر قلب مادر موسی وارد شد زاییده نفس او نبوده است.

بلکه یک عامل غیبی او را بر آنها آگاه ساخته بود؛ چون این آموزش به صورت پنهانی و به سرعت انجام

گرفته است، لذا کلمه وحی به کار رفته است (سبحانی، ۱۳۷۰، ج ۱۰، ص ۸۹).

با توجه به اینکه آن بانو پیامبر نبوده است، وحی در این آیه به معنی الهام و خطور در دل است، چون تفهیم در قلب به صورت نهانی است. بنابراین، از آن به وحی تعبیر می‌شود (طباطبایی، ۱۳۸۰، ج ۸، ص ۱۰).

آیه زیر نیز در این معنی به کار رفته است:

«وَإِذْ أَوْحَيْتُ إِلَىٰ الْحَوَارِيِّينَ أَنْ آمِنُوا بِي وَبِرَسُولِي» (مائده: ۱۱۱)؛ و (یادکن) هنگامی را که به حواریون وحی کردیم که به من و رسولم ایمان بیاورید.

«أَوْحَيْتُ»؛ یعنی الهمت: الهام کردم (تفلیسی، بی‌تا، ص ۳۰۵). از سیاق آیه شریفه استفاده می‌شود که آنها خود پیامبر نبوده‌اند، بلکه می‌بایست به رسالت عیسی، علیه السلام، که رسول الهی بوده است ایمان حقیقی و پایدار بیاورند و دلیل خارجی خاصی که نبوت آنها را اثبات کند وجود ندارد.

بنابراین، وحی به آنان، عبارت از الهام و القا در قلب است (رشیدرضا، ۱۳۶۷، ج ۷، ص ۲۴۸) و مقصود از وحی، یک نوع آموزش غیبی و القا از عالم بالاست که فقط حواریون از آن مطلع گردیدند. به همین مناسبت، لفظ وحی به کار رفته است.

۲-۱-۳-۲. وحی الهامی شیطانی

وحی الهامی شیطانی، عبارت از القا و الهام مطلب یا سخن از طرف شیطان در دل ناپاک است. به این نوع از القا و الهام، وسوسه شیطانی یا الهام ظلمانی نیز می‌گویند. مبدأ وحی در این نوع وحی غیر خداست و آن شیطان به انسان یا انسانی به انسان دیگر است. وحی در آیه زیر به معنای مذکور آمده است:

«وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنْسِ»

غیبی) اعمال مناسب کمال نهایی را به طور خودکار انجام می‌دهد. خداوند گروهی از پیامبران را در امداد غیبی چنین توصیف می‌کند (تفلیسی، بی‌تا، ص ۳۰۶):

«وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا غَابِدِينَ» (انبیاء: ۷۳)؛ و آنان [پیامبران] را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما، (مردم را) هدایت می‌کردند؛ و به انجام کارهای خیر و برپایی نماز و زکات دادن، وحی کردیم [سوق دادیم] و همانا، آنان قبلاً پرستنده ما بودند.

مفسران در معنای کلمه وحی این آیه، اختلاف نظر دارند و غالب آنها وحی را همان، وحی تشریحی دانسته‌اند که بر پیامبران نازل شده است (سبحانی، ۱۳۷۰، ج ۱۰، ص ۹۱؛ طباطبایی، ۱۳۸۰، ج ۱۲، ص ۳۰۵) و وظایف خود آنها و سایر بندگان را در بردارد، ولی این معنا ما را با دو مشکل، دچار می‌کند:

۱- «فعل الخیرات» به معنای مصدری اش چیزی نیست که مورد وحی قرارگیرد، زیرا آنچه متعلق وحی تشریحی قرار می‌گیرد، حاصل این معنای مصدری است؛ نه خود معنای مصدری.

۲- مخاطب وحی تشریحی مخصوص پیامبران نیست، بلکه علاوه از آنان، امتشان را نیز شامل می‌شود، درحالی‌که مخاطب وحی در این آیه، مخصوص پیامبران است. با توجه به این دو مشکل، «وحی» در این آیه، تشریحی نیست، بلکه به معنی امداد غیبی است که انسان را در مسیر کمال رهبری می‌کند و او را به انجام خیر سوق می‌دهد.

ما براین معنا، دو شاهد هم داریم:

شاهد اول، اضافه مصدر (فعل) به معمولش (خیرات) است و چنین تعبیری - چنانکه جرجانی در کتاب دلایل الاعجاز آن را به عنوان یک قاعده طرح

وَأَلْجِنَّ يُوْحَىٰ بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُورًا» (انعام: ۱۱۲)؛ و بدین‌گونه برای هر پیامبری دشمنی از شیطان‌های انس و جن بر گماشتیم. بعضی از آنها به بعضی برای فریب (یکدیگر) سخنان آراسته الهام می‌کنند.

«یوحی بعضهم الی بعض»؛ یعنی یوسوس بعضهم الی بعض: برخی از آنها برای فریب بعضی دیگر سخنان آراسته القا می‌کنند (تفلیسی، بی‌تا، ص ۳۰۶؛ راغب اصفهانی، بی‌تا، ص ۵۵۲). علت کاربرد کلمه وحی در مورد القائنات شیطانی، همان پنهانی بودن این گونه القائنات است (رشیدرضا، ۱۳۶۷، ج ۸، ص ۳۴).

در این آیه، دو احتمال وجود دارد: یکی، اینکه منظور از وحی القای مطلب در دل است. به خصوص در مواردی که القاکننده «جن» باشد و دیگری، اینکه منظور از وحی، سخن گفتن سری و درگوشی است. آن گاه که القا کننده «انسان» باشد (سبحانی، ۱۳۷۰، ج ۱۰، ص ۹۱).

معنای وحی در آیه ۱۲۱ سوره انعام نیز نمونه دیگر وحی شیطان بر انسان است (تفلیسی، بی‌تا، ص ۸۹).

۲-۱-۴. وحی امدادی

وحی امدادی - که به آن وحی تسدید و تأییدی نیز می‌گویند - نوعی امداد غیبی است که خداوند انسان را از طریق تفهیم خیر و نیکی، به سوی انجام اعمال خیر سوق می‌دهد و او را در مسیر کمال نهایی رهبری و هدایت می‌کند.

انسان در اثر این نوع وحی تحت تأثیر نیروهای غیبی الهی قرار می‌گیرد و به سوی کمال نهایی الهی رهبری می‌شود و در این مسیر بر اثر شوق الهی (امداد

وحی تسدید و تأییدی و امدادی است؛ نه وحی تشریحی و معنی آیه، این گونه می‌شود: «وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ»: ما خود کار خوب را به آنها، وحی کردیم؛ نه «وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ أَنْ إِفْعَلِ الْخَيْرَاتِ»: ما به آنها، وحی کردیم که کارهای خیر بکنید.

معنای اولی، وحی امدادی و دومی، وحی تشریحی است (طباطبایی، ۱۳۸۰، ج ۱۲، ص ۳۰۵؛ سبحانی، ۱۳۷۰، ج ۱۰، ص ۹۱).

۲-۲. انواع وحی تشریحی

وحی تشریحی: یا وحی مستقیم است و یا وحی غیر مستقیم. وحی تشریحی غیر مستقیم: یا وحی از طریق رسول (جبرئیل) است و یا وحی توسط یک شیء دیگر (مثل درخت).

بنابراین، وحی تشریحی سه نوع است. هر کدام از این سه نوع وحی را شرح می‌دهیم:

۲-۲-۱. وحی مستقیم

وحی مستقیم، وحیی است که خداوند متعال کلام خود را پنهانی، سریع و به‌طور مباشر؛ یعنی بدون هیچ‌گونه واسطه‌ای بر پیامبرش تفهیم می‌کند و در آن، نه رسول و پیکی واسطه است و نه هیچ‌گونه حجابی که وجود دارد.

وحی مستقیم آن مقامی را گویند که جبرئیل به آن مقام راهی ندارد و جبرئیل در مورد آن می‌گوید: «اگر من به اندازه بند انگشتی به آن نزدیک شوم، نابود می‌شوم و می‌سوزم» (جوادی آملی، ۱۳۸۳، ج ۳، ص ۲۵۱).

فراز اول آیه زیر، در مورد وحی مستقیم است و می‌فرماید: «وَمَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَكَلِمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا»

کرده است - این معنا را می‌رساند که مفاد وحی قبلاً در خارج تحقق دارد و اگر بخواهد اضافه نامبرده چنین معنایی را افاده نکند آن را مقطوع از اضافه می‌کنند و یا کلمه «أَنْ» مخفف و مشدد را که خاصیت تاویل بردن ما بعدش را به مصدر دارد، بر سر آن فعل می‌آورند و به جای گفتن: «وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ» می‌گویند: «وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ أَنْ إِفْعَلِ الْخَيْرَاتِ»، چنانکه آیات زیر چنین تعبیر آورده‌اند:

«وَلَقَدْ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ أَسْرِ بِعِبَادِي» (طه: ۷۷)، «فَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ أَنْ اصْنَعِ الْفُلْكَ» (مومنون: ۲۷)، «وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ وَأَخِيهِ أَنْ تَبَوَّآ» (یونس: ۸۷).

پس مألوف و معهود از آیات تشریحی آوردن کلمه «أَنْ» روی فعل منظور است؛ نه تعبیر مصدر مضاف (فعل الخیرات)، چنانکه مورد بحث ماست (جرجانی، بی‌تا، ص ۱۰۱).

بنابراین، آیه «وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ» که حالت مضاف در آن به کار رفته است، بر این دلالت دارد که فعل خیر (مفاد آیه) قبلاً، تحقق داشته است.

بدین معنی که وحی، متعلق به فعل صادر شده از ایشان است و عمل خیر که از ایشان صادر شده است، به دلیل وحی و دلالت باطنی و الهی بوده است که مقارن آن صورت می‌گرفته است و این وحی، غیر از وحی تشریحی است که اول فعل را تشریح می‌کند، سپس انجام آن را بر طبق آنچه تشریح شده است بر آن مترتب می‌سازد.

شاهد دوم، جمله «وَكَاثُرًا لَنَا غَابِغِينَ» است که مؤید معنای وحی امدادی است؛ زیرا ظاهر این جمله دلالت می‌کند که آنها قبل از وحی هم، خدا را عبادت می‌کرده‌اند و وحی آنان را تأیید کرده است. حاصل اینکه وحیی که به فعل الخیرات متعلق شده است،

(شوری: ۵۱).

سوی پیامبر می‌فرستد؛ تا پیام و وحی خود را از این طریق بر پیامبر، ابلاغ کند. پیامبر هم، وحی را یا با مشاهده رسول وحی، دریافت می‌کند و یا با شنیدن پیام بدون اینکه فرشته وحی را ببیند، دریافت می‌کند، چنانکه قرآن در فراز سوم آیه زیر می‌فرماید: «رَسُولًا فَيُوحِي بِأُذُنِهِ مَا يَشَاءُ» (شوری: ۵۱).

آیات زیر نیز نمونه‌های دیگر وحی رسولی هستند: «نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ عَلَى قَلْبِكَ» (شعرا: ۱۹۴) و «قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَى قَلْبِكَ بِإِذْنِ اللَّهِ» (بقره: ۹۷).

۳. تعریف جامع و مانع چستی وحی

سؤال در اینجا آن است که آیا بین چستی انواع وحی مابینت، وجود دارد و چستی و ماهیت هر یک از انواع وحی از دیگری متفاوت است و یا موارد مختلف استعمال وحی، قابل جمع است و نقطه مشترکی دارند؟

در پاسخ می‌توان گفت: لغت‌شناسان، واژه وحی را مختلف و متفاوت معنا نموده و آن را در معانی زیر استعمال کرده‌اند: هر چیزی که به دیگری القا کنند تا بفهمد، آنچه که خدا به پیامبرانش می‌فرستد، صدا، کتابت و خط، مکتوب، رساله، اشاره، با کسی سخن پنهانی گفتن، الهام، ارسال رسل، بعث و برانگیختن، القای سریع، امر کردن، تسخیر و ما یوحی به: چیزی که توسط آن خدا به پیامبرش وحی می‌کند.

ولی این واژه معانی متعددی ندارد و مفهوم اصلی و جامع چستی وحی «تفهیم سریع و پنهانی» است و معانی دیگر آن از اسباب تفهیم شمرده می‌شوند.

بنابراین، در تعریف چستی وحی باید سه عنصر «تفهیم»، «پنهانی» و «سرعت» را لحاظ و اخذ کرد؛

درباره دو آیه آخر سوره بقره، نقل شده است که پیامبر اکرم (ص) در معراج آنها را بلاواسطه دریافت فرمود (جوادی آملی، ۱۳۸۳، ج ۳، ص ۲۵۱)، همچنین دریافت آیه زیر دریافت مستقیم و بدون واسطه بوده است: «وَإِنَّكَ لَتُلَقَّى الْقُرْآنَ مِنْ لَدُنِّ حَكِيمٍ عَلِيمٍ» (نمل: ۶).

۲-۲-۲. وحی باواسطه حجاب

وحی باواسطه حجاب مقابل وحی مستقیم و وحی باواسطه رسول است و عبارت از وحیی است که خداوند متعال، کلام خود را باواسطه و یک نوع حجاب و پرده به مخاطب مورد نظر پنهانی و سریع تفهیم می‌کند.

خداوند در این نوع وحی با ایجاد و خلق صدا در هوا - که پیامبر آن را به صورت پنهانی و سریع می‌شنود و معنای الفاظ آن را می‌فهمد، ولی متکلمی را نمی‌بیند - وحی خود را به پیامبر نازل می‌کند، چنانکه فراز دوم آیه ۵۱ شوری بر آن، دلالت می‌کند: «أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ». آیات ۱۱ تا ۱۴ سوره طه و ۳۰ قصص نیز نمونه‌های دیگر وحی باواسطه حجاب هستند.

۲-۲-۳. وحی باواسطه رسول

وحی باواسطه رسول که مقابل وحی مستقیم و وحی باواسطه حجاب قرار می‌گیرد، عبارت از وحیی است که خداوند متعال، کلام خود را باواسطه پیک و رسول، به مخاطب مورد نظر، به صورت پنهانی و سریع، تفهیم می‌کند.

در این نوع وحی، خداوند متعال وحی خود را به رسول و پیک وحی می‌دهد و او را همراه وحی به

۳-۳. عنصر سرعت

لغت‌شناسان به عنصر سرعت نیز تصریح کرده‌اند، چنانکه راغب اصفهانی می‌نویسد: «معنی اصلی وحی اشاره‌ی سریع است. أمر وحی؛ یعنی امر سریع و به خاطر سرعتی که در واژه وحی نهفته است گاهی به مطالب رمزی و تعریضی وحی می‌گویند» (راغب اصفهانی، بی‌تا، ص ۵۵۲).

عرب وقتی می‌گوید: «الوحی، الوحی» یعنی «عجله کن، عجله کن» (انیس و منتصر، ۱۳۷۲، ص ۱۰۱۹). همچنین در باب تَفْعَل «تَوْحَى» به معنی «اسرع» یعنی با سرعت انجام دادن فعل و عجله کردن به کار رفته است و در حدیث چنین آمده است: «اذا اردت امرأ فتدبّر عاقبته، فان كانت شراً فأنتبه و ان كانت خيراً فتوَحّه» (انیس و منتصر، ۱۳۷۲، ص ۱۰۱۹).

واژه «تَوْحَى» (که هاء سکت به علت حذف لام الفعل به آن چسبیده است) به معنای شتاب کن به کار رفته است.

أعشى، شاعر معروف عرب، «تَوْحَى» را در شعر زیر به معنای اسرع (انجام سریع فعل و عجله کردن) استعمال کرده است (انیس و منتصر، ۱۳۷۲، ص ۱۰۱۰).

رِيحُ الْمِسْكِ ذَاكَ رِيحُهَا
حُبُّهَا السَّاقِي إِذَا قِيلَ تَوْحٌ

حال سؤال این است که چرا لغت‌شناسان تمامی عناصر تعریف مذکور را یکجا بیان نکرده‌اند؟

این سؤال، دو پاسخ دارد: اول اینکه هر سه عنصر مذکور، قید لازم تعریف چستی وحی هستند؛ در این صورت، دلیل یک جا ذکر نکردن هر سه عنصر این است که: یا آنان در صدد تعریف کامل چستی وحی

هرچند که لغت‌شناسان یکجا به عناصر مذکور اشاره نکرده‌اند، ولی بررسی اقوال آنها روشن می‌کند که آنان چستی وحی را با عناصر مذکور تعریف کرده‌اند. برای اثبات مطلب مذکور، اقوال تعدادی از لغت‌شناسان را نقل و بررسی می‌کنیم:

۳-۱. عنصر تفهیم

این عنصر به‌طور صریح در بیان لغت‌شناسان آمده است، چنانکه ابن فارس می‌نویسد: «وحی تعلیم به صورت پنهانی است» (ابن فارس، بی‌تا، ج ۶، ماده وحی)، همچنین در معجم الوسیط آمده است: «وحی، عبارت از چیزی است که به دیگری الغاء شود تا بفهمد» (انیس و منتصر، ۱۳۷۲، ص ۱۰۱۱-۱۰۱۹).

۳-۲. عنصر پنهانی

لغت‌شناسان به این عنصر نیز تصریح کرده‌اند، چنانکه زمخشری وحی را چنین تعریف کرده است: «وقتی سخن پنهانی را به کسی بگویند که از دیگری محفی سازند، آن سخن را وحی می‌نامند» (زمخشری، بی‌تا، ماده وحی).

طبرسی در مجمع البیان می‌نویسد: «ایحاء، القای منخفی معنی است» (طبرسی، ۱۴۱۲، ج ۹، ص ۲۸)؛ جو هری در صحاح اللغه آورده است: «وحی، عبارت از کلام پنهانی است که به غیر القا می‌شود» (جوهری، بی‌تا، ج ۶، ماده وحی).

چنانکه گذشت؛ ابن فارس وحی را تعلیم پنهانی دانسته است.

نبوده‌اند و یا برخی عناصر را به علت وضوح حذف کرده‌اند و به آن عنصری که به نظرشان مهمتر و مخفی‌تر بوده است اشاره کرده‌اند.

لذا سخن ابن فارس که قید سرعت را ندارد، زیرا گفته است: «وحی» اصل یدل علی القاء علم فی اخفاء او غیره و الوحی... کل ما أَلْقَتْهِ الی غیرک حتی تعلمه» (ابن فارس، بی‌تا، ج ۶، ص ۹۶).

تعریف مرحوم شیخ مفید که مَقْوَم و عنصر لازم را در به‌کار بردن لفظ وحی، خفای آموزش می‌داند (مفید، ۱۴۱۳-الف، ج ۴، ص ۶۵؛ مفید، ۱۴۱۳-ب، ص ۳۹)، محمول بر این کلام است، زیرا طبق این دیدگاه، عناصر مذکور قابل اخذ از چپستی وحی نیستند.

بنابراین دیدگاه، چپستی وحی، «تفهیم سریع و پنهانی» است و اسباب تحقق آن نظیر: القا، اشاره، رموز، علایم و سخن به دل کسی افکندن هستند. این دیدگاه، «تفهیم سریع و پنهانی» را معنی اصلی چپستی وحی و معانی دیگر آن را از «اسباب تفهیم» می‌داند.

پاسخ دوم اینکه عنصر «تفهیم»، چپستی وحی و دو عنصر «سرعت و پنهانی» لوازم وحی هستند و پاسخ این سؤال که چرا لغت‌شناسان هر سه عنصر مذکور را در تعریف چپستی وحی یکجا نیاورده‌اند، این است که، ذکر لوازم تعریف در تعریف ضرورت ندارد؛ پس در دو پاسخ، دو عنصر «سرعت و پنهانی» یا از قیود لازم و یا از قیود ماهیت وحی هستند و با اینکه هر دو قول مذکور با گفتار لغت‌شناسان سازگارند.

به نظر ما قول اول با ظاهر اقوال لغت‌شناسان سازگارتر است، زیرا ماده وحی در گفتار لغت‌شناسان در حالت اسم فعل، مصدر، باب تَفَعَّل و اسم تفضیل، به ترتیب، به معنی عجله کن، سریع، شتاب کردن و

سریع‌تر آمده است.

بنابراین، پاسخ سؤال گذشته این است که سه عنصر اساسی در ماهیت و چپستی وحی در بین همه انواع وحی، به‌طور مشترک، وجود دارد: یکی، عنصر آموزش و تعلیم، دیگری، عنصر پنهانی و مخفی بودن این آموزش و تعلیم و سومی، سریع بودن تعلیم و آموزش مذکور است، ولی اسباب این تعلیم سریع و مخفی متعدد است.

گاهی، تکوینی؛ یعنی: یا غریزی یا تقدیری، یا القایی، یا الهامی و یا امدادی و گاهی، تشریحی؛ یعنی: یا مستقیم، یا با واسطه حجاب و با واسطه پیک وحی است. از طرف دیگر، آن چیزی که سبب جدا شدن انواع وحی از یکدیگر می‌شود، متعلق وحی است؛ نه مفهوم آن، زیرا مفهوم وحی آن حقیقتی است که سه عنصر مذکور در آن جمع شود و در مجموع یک ملاک مجوز استعمال وحی در معانی گوناگون است و آن تعلیم مخفی و سریع است.

حال سبب و یا متعلق این وحی، هر چه است در مفهوم وحی فرق نمی‌کند؛ هرچند که در ادب دینی استعمال غالب وحی در انواع وحی تشریحی است، ولی این غلبه استعمال، دلیل مجاز بودن سایر موارد استعمال نیست و واژه وحی در تمامی انواع وحی در معنای حقیقی استعمال شده است.

این است که می‌گوییم: هرچند که مؤلف کتاب وجوه القرآن برای واژه «وحی» ده وجه و معنای ذکر کرده است (تفلیسی، بی‌تا، ص ۳۰۵)، ولی شکی نیست که قرآن در به‌کار بردن واژه وحی اصطلاح خاصی ندارد.

بنابراین، قرآن هر جا این لفظ را به‌کار می‌برد، ریشه لغوی آن را رعایت می‌کند. در عین حال ممکن است

موارد تازه‌ای را نشان دهد که به خاطر محدودیت‌های دانش بشری به کار بردن لفظ «وحی» در آنها، معمول نیست؛ چون، قرآن از یک افق بالاتر بر جهان هستی می‌نکرد و عالم هستی را جهان آگاه و بینا و شنوا، قلمداد می‌کند.

لذا این واژه را در مورد حیوانات و جمادات نیز بکار می‌برد، زیرا در همه آنها، آموزش مخفی و سریع وجود دارد. کار قرآن در اینجا، ارائه مصادیق جدید و تازه است؛ نه تغییر معنای وحی (راغب اصفهانی، بی‌تا، ص ۵۵۲).

بنابراین، استعمال وحی در قرآن نشان می‌دهد که این واژه به انسان، منحصر نیست و در قرآن یک مفهوم گسترده‌ای دارد، هرچند ادب دینی چنین رسم کرده است که وحی جز به کلامی که بر انبیا و رسولان القا می‌شود، اطلاق نگردد (طباطبایی، ۱۳۸۰، ج ۱۷، ص ۱۸۱).

نتیجه‌گیری

به کارگیری روش تقسیم منطقی در واژه‌های قرآنی و از جمله واژه وحی اثبات نمود که:

- ۱- روش تقسیم منطقی می‌تواند مشکل برخی از واژه‌های قرآنی را در یافتن مقاصد الهی آن حل نماید.
- ۲- طبق روش تقسیم وحی در قرآن، انواع مختلفی دارد که آنها را می‌توان چنین تقسیم‌بندی کرد: وحی یا تشریعی است و یا وحی تکوینی. وحی تکوینی خود، چهار نوع: تقدیری، غریزی، الهامی و امدادی است و وحی تشریعی خود سه نوع مستقیم، وحی از طریق رسول وحی از طریق یک شیء است.

۳- قرآن، واژه وحی را چنانکه در مورد پیامبران به کار برده است در مورد حیوانات، نباتات و جمادات نیز به کار برده است.

در حقیقت، سه عنصر اساسی در ماهیت و چیستی وحی بین همه انواع وحی به طور مشترک وجود دارد: الف) عنصر آموزش و تعلیم، ب) عنصر پنهانی و خفی بودن این آموزش و تعلیم، و ج) سریع بودن تعلیم و آموزش مذکور.

۴- از منظر قرآن، اسباب این تعلیم سریع و مخفی متعدد است؛ گاهی با تکوینی غریزی، تقدیری، القایی و الهامی و گاهی تشریعی مستقیم یا با واسطه حجاب و پیک وحی است.

۵- آن چیزی که سبب جدا شدن انواع وحی از همدیگر می‌شود، متعلق وحی است، نه مفهوم آن، چرا که مفهوم وحی آن حقیقتی است که سه عنصر مذکور در آن جمع شود، حال متعلق وحی انسان باشد یا حیوان و یا جماد.

بنابراین، در مجموع یک ملاک، مجوز استعمال وحی در معانی گوناگون می‌شود و آن این است که در همه موارد وحی، یک نوع تعلیم مخفی و سریع وجود دارد، لذا سبب یا متعلق این وحی هر چه باشد در مفهوم وحی فرق نمی‌کند.

۶- هرچند در ادبیات مصطلح دینی، غالب استعمال وحی در انواع وحی تشریعی است، ولی این غلبه استعمال دلیل، مجاز بودن سایر موارد استعمال نیست.

بنابراین، واژه وحی در تمام انواع مذکور در معنی حقیقی (مقابل مجاز) استعمال شده است. بنابراین هرچند مؤلف کتاب وجوه القرآن برای واژه «وحی»، ده وجه و معنی ذکر کرده، ولی شکی نیست که قرآن

حلی، حسن بن یوسف [علامه حلی]، (۱۴۰۷ق)، کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، تحقیق حسن زاده آملی، قم: مؤسسه نشر اسلامی.

جرجانی، عبدالقادر، (بی تا)، دلائل الاعجاز، بیروت: دار احیاء التراث العربی.

جوادی آملی، عبدالله، (۱۳۸۳ش)، تفسیر موضوعی قرآن، قم: انتشارات رجا.

جوهری، اسماعیل بن حماد، (بی تا)، صحاح تاج اللغة و صحاح العربیة، بیروت: دارالعلم للملایین.

راغب اصفهانی، ابوالقاسم حسین بن محمد، (بی تا)، المعجم لمفردات الفاظ القرآن، تحقیق ندیم مرعشی، تهران: المکتبه المرتضویة.

رشیدرضا، محمد، (۱۳۶۷ق)، تفسیر المنار، بیروت: دارالمعرفه، چاپ ۲.

زمخشری، محمود، (بی تا)، اساس البلاغه، التحقیق عبدالرحیم محمود، بیروت: دارالعلم.

سیحانی، جعفر، (۱۳۷۰ش)، منشور جاوید، قم: دفتر انتشارات توحید.

طباطبایی، محمدحسین، (۱۳۸۰ش)، المیزان فی تفسیر القرآن، قم: دفتر انتشارات اسلامی، چاپ ۱۳.

طبرسی، فضل بن حسن، (۱۴۱۲ق)، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، تصحیح و تحقیق هاشم رسولی محلاتی، بیروت: دار احیاء التراث العربی.

صانعی دره بدی، منوچهر، (۱۴۰۴ق)، منطق، تهران: انتشارات حکمت.

مظفر، محمدرضا، (۱۳۸۸ق)، منطق مظفر، نجف الاشرف: مطبعة النعمانی، چاپ ۳.

مفید، محمد بن نعمان، (۱۴۱۳ق-الف)، مصنفات الشیخ المفید؛ تصحیح الاعتقاد بصواب الاعتقاد، قم: کنگره جهانی شیخ مفید.

در به کار بردن واژه وحی اصطلاح خاصی ندارد، بلکه هر جا این لفظ را به کار می برد ریشه لغوی آن را رعایت می نماید.

۷- در عین حال مشاهده می شود که قرآن موارد تازه ای را نشان دهد که به خاطر محدودیت های دانش بشری، به کار بردن لفظ «وحی» در آنها معمول نبوده است، چون قرآن کریم از یک افق بالاتر بر جهان هستی می نگرد و عالم هستی را جهان آگاه و بینا و شنوا قلمداد می نماید، در مورد حیوانات و جمادات نیز این واژه را به کار برده است. چون در همه آنها، آموزش مخفی و سریع وجود دارد.

۸- نوع عملکرد قرآن در خصوص این واژه، ارائه مصادیق جدید و تازه است، نه تغییر معنای اولیه. بنابراین، تعریف چیستی وحی در قرآن نیز همان تعریف چیستی وحی در لغت خواهد بود؛ یعنی معنای اصلی و ماهوی وحی، تفهیم سریع و پنهانی است و سایر معنای وحی از لوازم، اسباب و متعلق وحی هستند.

تنها ادبیات مصطلح دینی چنین رسم کرده که وحی جز به کلامی که بر انبیا و رسل القا می شود، اطلاق نگردد.

منابع

قرآن مجید.

ابن فارس، احمد، (بی تا)، معجم مقاییس اللغة، بیروت: دارالجلیل، بیجا.

انیس، ابراهیم؛ منتصر، عبدالحلیم، (۱۳۷۲ش)، معجم الوسیط، قم: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چاپ ۴.

تفلیسی، جیبش، (بی تا)، وجوه القرآن، به کوشش مهدی محقق، تهران: انتشارات حکمت.

طوسی، نصیرالدین محمد، (۱۳۶۳ش)، *الجواهر
النضید، شرح علامه حلی، قم: بیدار.*

Copi, (1982), *Introduction to logic*,
Copyright, london: puce.

همو، (۱۴۱۳ق-ب)، *مصنفات الشیخ المفید؛ اوائل
المقالات، قم: کنگره جهانی شیخ مفید.*

نظرنژاد، نرگس، (۱۳۸۱ش)، *تعریف ماهیت و انواع،
تبریز، دانشگاه تبریز.*



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی